جلسه 92

**چهار‌شنبه - 13/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اقوال چهارگانه در دلالت ماده امر بر وجوب بود.

قول اول که قول منسوب به مشهور هست و برخی مثل صاحب کفایه و امام آن را اختیار کردند، این است که دلالت ماده امر بر وجوب به وضع است. اگر بگوید مولی که آمرک بکذا، این دلالت وضعیه بر وجوب می‌‌کند یا اگر خبر بدهند که مولی امر کرد مردم را به فلان کار، این به وضع دلالت بر وجوب می‌‌کند.

برای این قول به وجوهی استدلال شده:

استدلال اول استدلالی است که صاحب کفایه مطرح می‌‌کند. می‌‌گوید چون تبادر علامت وضع است، ما می‌‌بینیم که وقتی که می‌‌گویند امر المولی بکذا ما از آن وجوب به ذهن‌مان تبادر می‌‌کند و این کشف می‌‌کند که امر وضع شده برای وجوب.

این استدلال به نظر ما ایراد دارد. چون که تبادر همیشه ناشی از وضع نیست؛ گاهی ناشی از اطلاق است. ممکن است این‌که ما وقتی مولی به ما می‌‌گوید آمرک ان تفعل کذا ما از آن، وجوب به ذهن‌مان تبادر می‌‌کند این مستند باشد به اطلاق و مقدمات حکمت. و لذا اگر مولی بفرماید یا ایها الذین آمنوا اقیموا صلاة اللیل و لو ما بدانیم این امر استحبابی احساس مجاز نمی‌کنیم اگر بگوییم امر المولی بصلاة اللیل. عرفا هم صحیح نیست که از امر استحبابی ما سلب کنیم عنوان امر را بگوییم هذا لیس بأمر.

به عنوان مثال در معتبره عبدالله بن سنان آمده است: ان رسول الله صلی الله علیه و آله أمر الناس بنتف الابط و حلق العانة و الغسل و التجرد فی ازار و رداء. که در وسائل الشیعة جلد 11 صفحه 224 نقل می‌‌کند. ما هیچ احساس مجاز نمی‌کنیم از این تعبیر با این‌که نتف الابط و حلق العانة و بلکه غسل احرام مستحب است. و یا باز در روایت است که معصوم علیه السلام به زنی فرمودند انطلقی و ارضعیه حولین کاملین کما امرک الله به. وسائل الشیعة جلد 28 صفحه 108. با این‌که امر خدا به ارضاع حولین کاملین امر استحبابی است. یا هنگامی که این آیه شریفه نازل شد که خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین، حضرت جبرئیل خطاب به پیامبر عرض کرد یا محمد ان ربک امرک ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عن من ظلمک. زبدة البیان صفحه 439. با این‌که عفو از ظالم واجب نیست یا بذل و بخشش به کسی که انسان را محروم می‌‌کند و به انسان کمک نمی‌کند واجب نیست. و همین‌طور در دعای کمیل آمده است: امرت بالدعاء، این امر امر وجوبی نیست. یا باز این تعبیر است که یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء. مصباح المتهجد صفحه 30. این‌ها امر‌های استحبابی است و عرفا احساس مجاز و عنایت در آن نمی‌شود.

مؤید عرض ما این است که کلمه نهی قرینه کلمه امر است؛ این‌ها بر وزان هم هستند عرفا و نهی کراهتی وجدانا بر آن نهی صادق است. چه جور می‌‌شود که بر امر در موارد امر استحبابی عنوان امر صادق نباشد؟ ما قبلا هم عرض کردیم اگر امر مرادف باشد با فرمان دادن، جا دارد کسی بگوید عرفا امر استحبابی فرمان دادن نیست و لکن شواهدی عرض کردیم که امر به معنای خواستن است که در موارد استحباب هم این تعبیر صادق است. پس این وجه تمام نیست.

اما وجه دوم وجهی است که محقق ایروانی مطرح می‌‌کند. ایشان فرمودند: چون در صدق امر صدور طلب از مولی بما هو مولی معتبر است اگر مولی طلب بکند بما هو ناصح خبیر امر بر آن صادق نیست و در موارد استحباب خطاب استحباب از مولی به ما هو مولی صادر نمی‌شود؛ بما هو ناصح خبیر صادر می‌‌شود و لذا امر بر استحباب صادق نیست. این مطلب را محقق ایروانی در نهایة النهایة جلد 1 صفحه 90 بیان کردند.

این مطلب به نظر ما تمام نیست. هیچ مانعی نیست نه عقلا نه عرفا که بعث و طلب مولوی به مستحبات تعلق بگیرد. وجهی ندارد ما بگوییم اراده و طلب مولی بما هو مولی یک قسم بیشتر ندارد و آن وجوبی است نخیر می‌‌تواند مقرون به ترخیص در ترک بشود و استحبابی بشود.

وجه سومی که مطرح شده برای اثبات این‌که کلمه وضع شده برای وجوب، استدلال به این آیه شریفه است که فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب عظیم. گفته می‌‌شود اگر امر شامل طلب استحبابی بشود باید عموم این آیه را تخصیص بزنیم بگوییم فلیحذر الذین یخالفون عن امره الوجوبی و این خلاف اصالة العموم است. مقتضای اصالة‌العموم این است که ما بگوییم هر جا امر صادق است تخلف از امر موجب استحقاق عقاب است. پس کشف می‌‌کنیم چون در موارد طلب استحبابی پیامبر ما مستحق عقاب نیستیم اگر آن را ترک کنیم از این کشف می‌‌کنیم پس امر بر آن صادق نیست.

این استدلال هم به نظر ما ایراد دارد. اولا این استدلال مبتنی بر این است که ما قائل بشویم به جریان اصالة‌ عدم التخصیص لاثبات التخصص. مثلا اگر مولی در خطابی بگوید اکرم کل عالم و ما بدانیم اکرام زید لازم نیست، ‌اما نمی‌دانیم زید عالم است تا خروجش از این عام به تخصیص باشد یا جاهل است تا خروجش از این عام به نحو تخصص باشد، درست است که کسانی مثل شیخ انصاری فرمودند ما اصالة‌العموم اصالة عدم التخصیص در این خطاب جاری می‌‌کنیم لازمه این‌که این خطاب تخصیص نخورده است این است که پس شامل نشدنش نسبت به زید از باب تخصص است نتیجه می‌‌گیریم زید جاهل است و احکام جاهل را بر او بار می‌‌کنیم. و لکن مبنای صحیح همان‌طور که صاحب کفایه فرموده این است که بناء عقلاء بر همچون مطلبی نیست که اصالة عدم التخصیص در این مثال‌ها جاری کنند بعد از این‌که مراد جدی مولی مشخص است که اکرام زید واجب نیست اما کیفیت اراده مولی مشکوک است که آیه به نحو تخصیص یا تخصص است. بناء عقلاء بر اصالة عدم التخصیص در این گونه موارد نیست.

این‌جا هم ما می‌‌دانیم که از این آیه فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم طلب استحبابی پیامبر خارج است اما نمی‌دانیم خروج آن به نحو تخصص است و طلب استحبابی حقیقتا امر نیست یا از باب تخصیص است. این‌جا جایی نیست که اصالة عدم التخصیص جاری کنیم برای اثبات تخصص و بگوییم طلب استحبابی اصلا امر نیست.

ثانیا:‌ بر فرض ما مبنای شیخ انصاری را بپذیریم که اصالة عدم التخصیص جاری می‌‌شود در این گونه مثال‌ها برای اثبات تخصص این مختص به جایی است که مخصص ما بر فرض وجودش منفصل باشد. مثل این مثال اکرم کل عالم که اگر زید عالم است و خارج شده است از اکرم کل عالم به مخصص منفصل خارج شده است. امر دائر است بین تخصیص به مخصص منفصل یا تخصص. این‌جا ظهور در اکرم کل عالم منعقد می‌‌شود در عموم گفته می‌‌شود معنای اکرم کل عالم این است که کل عالم واجب الاکرام عکس الحملش این است که من لایجب اکرامه فلیس بعالم، می‌‌گوییم زید چون واجب الاکرام نیست پس عالم نیست. اما در جایی که امر دائر است بین خروج یک فرد از عام به مخصص متصل یا به تخصص اصلا ظهوری در عام منعقد نشده علی‌ای تقدیر نسبت به این فرض. ظهور در عموم اصلا منعقد نشده تا ما بیاییم عکس الحمل برای این عموم درست کنیم. مانحن‌فیه این این قبیل است. قرینه لبیه متصله است در کنار آیه فلیحذر الذین یخالفون عن امره که کسی که طلب ندبی پیامبر را مخالفت کند مستحق عقاب نیست. این‌که مخصص منفصل نیست این مخصص لبی متصل است. و لذا خروج طلب ندبی از این آیه خلاف ظهور آیه نیست چه خروجش تخصیصی باشد چه تخصصی.

در کتاب مبانی الاحکام جلد 1 صفحه 141 مرحوم حاج آقا مرتضی حائری یک مطلبی فرمودند در جواب از این وجه سوم. فرمودند بعد از این‌که شارع ترخیص بدهد در ترک مستحب عنوان مخالفت امر دیگه صادق نیست بر ترک مستحب و لو آن طلب استحبابی مصداق امر باشد. پس الذین یخالفون عن امره ترک مستحب را نمی‌گیرد و این دلیل نمی‌شود که طلب استحبابی امر نباشد بلکه ترک مستحب مخالفت امر نیست.

این فرمایش به نظر ما تمام نیست. اگر امر ظهور در وجوب نداشته باشد، امر شامل امر استحبابی هم بشود، چرا صدق نکند مخالفت امر بر ترک مستحب؟ اگر امر اعم است از امر استحبابی و وجوبی، امر به معنای خواستن است، چرا صدق نکند کسی که ترک می‌‌کند خواسته استحبابی مولی را که او مخالفت کرده با خواسته مولی؟ منتها مخالفتی کرده که عقل حکم به قبح آن نمی‌کند مخالفتی کرده که شارع ترخیص داده در این مخالفت. پس این‌که بگوییم مخالفت امر صدق نمی‌کند بر ترک مستحب و لو خود امر استحبابی مصداق امر است این را ما نمی‌فهمیم.

وجه چهارمی که ذکر شده برای این‌که دلالت لفظ امر بر وجوب به وضع است، استدلال به این روایت نبوی است که لولا ان اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک. وسائل الشیعة جلد 2 صفحه 117. گفته می‌‌شود که شکی نیست که مسواک زدن مستحب است. پس این‌که پیامبر فرمود اگر بر امت من سخت می‌‌شود امر به مسواک نکرده‌ام این نشان می‌‌دهد که امر یعنی طلب وجوبی و الا طلب استحبابی که نسبت به مسواک زدن وجود دارد.

این استدلال هم به نظر ما ناتمام است:

اولا:‌در من لایحضره الفقیه درست است که این تعبیر آمده است که لولا ان اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک ولی در فقه الرضا دارد که لولا ان اشق علی امتی لأوجبت علیهم السواک. در دعائم الاسلام هم آمده که لفرضت علیهم السواک. درست است که سند این‌ها ضعیف است سند من لایحضره الفقیه هم ضعیف است، از این جهت تفاوتی بین این‌ها نیست چون این روایت در من لایحضره الفقیه روایت مرسله است.

ثانیا: این تعبیر که لولا ان اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک این امر از آن اراده شده طلب وجوبی. حالا اگر سند حدیث هم تمام نباشد آن کسی که این را استعمال کرده از آن اراده کرده طلب وجوبی و لکن نه تنها دلیل نمی‌شود که لفظ امر وضع شده برای وجوب و نه دلیل می‌‌شود که اطلاق امر اقتضاء وجوب می‌‌کند و به این قرینه که فرمود لولا ان اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک ما از این فهمیدیم که این امر از آن اراده شده وجوب چون امر استحبابی که مشقت ندارد، پس دلالت این امرتهم بالسواک بر این‌که مراد وجوب است شاید به قرینه خاصه است و آن این است که در امر استحبابی که مشقت نیست. و لذا این استدلال هم ناتمام است.

وجه پنجم استدلال به این حدیثی است که در قضیه بریره است که پیامبر وقتی به بریره فرمود تصالحی زوجک و ارجعی الیه عرض کرد اتامرنی یا رسول الله پیامبر فرمود لا و انما انا شافع. گفته می‌‌شود اگر امر حقیقت در وجوب نبود که در ذهن بریره این ارتکاز وجود نداشت که اگر پیامبر امر می‌‌کرد باید او قبول می‌‌کرد. همین که در مرتکز بریره این است که اگر پیامبر امر می‌‌کرد باید او قبول می‌‌کرد این معلوم می‌‌شود که امر دلالت وضعیه بر وجوب می‌‌کند.

این وجه هم به نظر ما ناتمام است:

اولا: شاید بریره اگر پیامبر امر می‌‌کرد و لو امر استحبابی آماده بود امتثال کند. و لذا به پیامبر عرض می‌‌کند این امری است از شما تا امتثال کنم یا مجرد شفاعت است؟ پیامبر هم فرمودند مجرد شفاعت است.

ثانیا: بر فرض ظاهر این تعبیر که اتامرنی یا رسول الله این باشد که اگر امر بکنی این اقتضاء وجوب می‌‌کند، اما لزوما این به معنای دلالت وضعیه لفظ امر بر وجوب نیست؛ بلکه شاید به این جهت باشد که اگر پیامبر امر بکند و نه شفاعت، این دلالت اطلاقیه بر وجوب می‌‌کند یا حتی بالاتر عرض کنیم: ممکن است دلالت اطلاقیه هم بر وجوب نکند، حجت عقلائیه بر وجوب باشد یا موضوع حکم عقل به وجوب باشد. و لذا این استدلال هم تمام نیست.

وجه ششم برای اثبات دلالت لفظ امر بر وجوب به دلالت وضعیه، وجهی است که در کفایه ذکر فرموده. فرموده است: اگر مولی امر کند عبدش را به یک چیزی و عبد مخالفت بکند، ‌به وجدان عقلائی صحیح است احتجاج بر این عبد. و لذا در آیه شریفه فرموده است خطاب به ابلیس ما منعک ان تسجد اذ امرتک. عتاب کرد ابلیس را که چرا مخالفت امر کردی؟

این استدلال هم ناتمام است. در این آیه قطعا عتاب بر مخالفت امری شده است ابلیس که اقتضاء وجوب داشته، یعنی آن امری که شد که اسجدوا لآدم، این اقتضاء وجوب داشته، حالا این اقتضاء وجوب ناشی از چی بوده، حتی ممکن است ناشی بوده از قرائن خاصه که در بین بوده که طلب سجود برای آدم طلب وجوبی است. و در این آیه هم خدا فرموده: وقتی امر کردم تو را به سجود، ‌همان امر به سجودی که اقتضاء وجوب داشته، چرا مخالفت کردی؟ این دلیل نمی‌شود که بر طلب ندبی امر صادق نباشد. این امر در آیه اذ امرتک تطبیق شده بر یک طلبی که اقتضاء وجوب داشته.

و اما صحت احتجاج: صحت احتجاج که کشف نمی‌کند از این‌که لفظ امر وضع شده باشد برای وجوب. حتی اقتضاء نمی‌کند که دلالت بر وجوب بکند به مقدمات حکمت. شاید صحت احتجاج ناشی باشد از این‌که امر حجت عقلائیه بر وجوب است بدون این‌که کاشف نوعی از آن باشد یا طبق مبنای مرحوم نائینی و آقای خوئی عقل حکم می‌‌کند در توجه خطاب امر از مولی به عبد در فرضی که ترخیص در ترک نیاید که عقلا واجب است عبد امتثال بکند.

وجه هفتم وجهی است که بعض معاصرین در درس‌نامه اصول فقه جلد 2 صفحه 326 مطرح کردند. فرموده‌اند: اگر بحث راجع به انشاء امر بود به ماده امر که آمرک ان تفعل کذا، جا داشت که بحث کنیم که دلالت این خطاب بر وجوب به وضع است یا به اطلاق، اما اگر خبر بدهند از این‌که مثلا زید أمر ابنه، اگر این خطاب که می‌‌گوید زید أمر ابنه دلالت بکند بر طلب وجوبی زید از فرزندش این باید ناشی باشد از وضع نمی‌تواند ناشی باشد از اطلاق یا از حکم عقل. چون اطلاق یا حکم عقل به وجوب امتثال مربوط به مقام انشاء است نه مقام اخبار. اگر ماده امر وضع شده برای جامع طلب، ‌ما خبر دادیم از تحقق جامع طلب، چرا کشف بکند که این طلب، وجوبی بوده؟ انشاء طلب هم که نکردیم، نگفتیم به عبدمآن‌که آمرک ان تفعل کذا تا گفته بشود که عقل حکم به وجوب اطاعت می‌‌کند یا مقدمات حکمت اقتضاء می‌‌کند که او مرخص در ترک نباشد. و چون ظاهر زید أمر ابنه این است که طلب او وجوبی است و لذا ما کشف می‌‌کنیم که این ظهور ناشی از وضع است.

به نظر ما این وجه هم ناتمام است. برای این‌که کی گفته زید أمر ابنه اگر در مقام بیان نباشد، کشف می‌‌کند که آن امر و طلب، ‌طلب وجوبی بوده. این کاشف ندارد. بلکه ممکن است معنای زید أمر ابنه این باشد که زید طلب کرد خواست از فرزندش چیزی را حالا شاید خواستنش مقرون به ترخیص در ترک بوده. بله، اگر امام علیه السلام نقل کنند که امر النبی المؤمنین بکذا که در مقام بیان هست، این به نظر ما دلالت اطلاقیه دارد بر وجوب چون معنایش این است که می‌‌خواهد بگوید پیامبر ابراز کرد اراده خودش را که مؤمنین این کار را بکنند و انشاءالله بعدا خواهیم گفت این هیچ فرقی با این‌که خود پیامبر بفرماید آمرکم بکذا که ابراز می‌‌کند اراده خودش را به یک فعلی که دلالت اطلاقیه بر وجوب می‌‌کند، با این هیچ فرقی ندارد. و این را انشاءالله در بحث ادله دلالت لفظ امر بر وجوب به مقدمات حکمت بیان خواهیم کرد.

نتیجه این بحث این است که ما ادله وضع لفظ امر بر وجوب را نپذیرفتیم.

بله‌ یک بیانی محقق عراقی دارند بر رد این قول اول. ایشان فرمودند شاهد بر بطلان قول اول این است که صحیح است بگوییم الامر ینقسم الی الوجوب و الندب. معلوم می‌‌شود امر وضع شده برای جامع.

به نظر ما این بیان تمام نیست. چون این‌جا قرینه است که امر استعمال شده در جامع. مثل این‌که شما می‌‌گویید الماء إما مطلق أو مضاف قرینه است که این ماء اعم است، منافات ندارد که وضع ماء بر خصوص ماء‌مطلق باشد. ولی بهرحال ادله وضع ماده امر بر وجوب تمام نشد.

کلام واقع می‌‌شود در ادله قول دوم که دلالت ماده امر بر وجوب به اطلاق است. ان‌شاءالله در جلسه آینده.